

جلسه ۱۰۱
علت خلقت شیطان

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد
و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السّلام می فرماید : فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ.

اگر خدای متعال فردی را موفق کند که این سه مطلب در او حاصل بشود، یعنی همه آنچه را که خداوند به او داده است را امانت ببیند؛ یک روزی به او داده شده و روز دیگر از او گرفته خواهد شد. خب این یک واقعیت است دیگر در این کسی نمی تواند شک کند آیا ما می توانیم آنچه را که فعلاً داریم برای ابد نگه داریم؟! ما خودمان را نمی توانیم نگه داریم می خواهیم اموالمان را نگه داریم؟

و هر چه که خداوند در تملک ما قرار داده است همه آن ها عاریه ای است و جنبه استقلالی ندارد. به قول مرحوم آقا که می فرمودند: عاریه را باید به صاحب عاریه برگرداند. او یک روزی داده و یک روز می گیرد و خوشا به حال آن کسی که این مطلب را در همان وقت ادراک کند و احساس کند نه آنکه فرصت بگذرد به هنگامی که بالإجبار می خواهند او را از این تعلّقات بکنند آن موقع تازه متوجّه بشود که عجب تمام این بیا و بروها، تمام این تعلّقات، تمام این خصوصیات، تمام آن جاذبه ها آن چه را که او حقیقت می پنداشت و به خود نسبت می داد تمام این ها همه عاریه بوده است!

یک وقتی در یک مجلسی در مشهد مجلس عقدی بود، من کنار مرحوم آقا نشسته بودم - البتّه ایشان یک مقدار دورتر بودند، یکی دو، سه صندلی فاصله بود - یک فردی که خیلی نسبت به مسائل مستحدثه حساسیت نشان می داد و خیلی مطلب را بیش از آن چه که بوده تعظیم می کرد و تجلیل می کرد، و خیلی مسأله را از واقعیت خودش در میان افراد بزرگتر می نمود. و دیشب در همین جا عرض کردم که چه بسا بر مرحوم آقا هم اعتراضاتی و کنایه هایی و طعنه هایی داشت، نسبت به عدم دخالت و تدخّل

در امور. ایشان هم کنار مرحوم آقا نشسته بود و صحبت از این بود که هستند افرادی، ممکن است پیدا بشوند که این‌ها تالی تلو امام باشند، و مانند امام علیه‌السلام باشند و اعمالشان و رفتارشان درست همانند امام علیه‌السلام باشد و فقط فاصله بین این‌ها و بین امام آن مرتبه عصمت، که خب آن یک مرتبه‌ای است که خداوند داده است و حالا آن را دیگر نمی‌شود کاریش کرد و إلاً آن را هم از امام علیه‌السلام می‌گرفتند. می‌گفتند: نه، او هم مثل بقیه است نه احتمال دارد باشند و هستند و ما در زمان خودمان می‌بینیم و خیلی افرادی را می‌بینیم که این‌ها به این کیفیت هستند.

صحبت بود بین ایشان و بین آن فرد. مرحوم آقا رو کردند به این گفتند: آخر شما روی چه حسابی موقعیت این افراد را مثل موقعیت امام علیه‌السلام دارید قلمداد می‌کنید؟! آخر بر چه اساسی؟! بر چه اساسی؟! چه اساسی؟! آیا شما به معرفت امام رسیده‌اید؟! به میزان علم امام علیه‌السلام رسیده‌اید؟! که امام علیه‌السلام در چه مرتبه‌ای از علم و معرفت قرار دارد، به این مسأله توجه کردید؟ گفت: نه آقا نیازی به توجه ندارد، همین نگاه کنید ببینید این مردم چه جور این مردم آمدند و گرویدند و گرایش پیدا کردند، همه بله و تحولاتی بوجود آمده چه شده و چه شده و چه شده است.

ایشان رو کردند و گفتند: آیا شما میزان تمایل و شوق افراد را به فرد ملاک برای مرتبه او می‌دانید؟! - خیلی مسأله، مسأله سخیفی هست ها که یک نفر بیاید و ملاک را و میزان برای مرتبه و موقعیت یک فرد را گرایش توده‌ها قرار بدهد، گرایش افراد قرار بدهد - گفتند: اگر این‌طور است خواهید دید روزی همین توده‌ای که گرایش دارد یک روزی برخواهد گشت، تا ایشان این حرف را زدند سرش را این شخص پائین انداخت.

ملاک در گرایش فرد نیست؛ باید دید که این گرایش و این اقبال بر چه مقدار از فهم و معرفت قرار دارد، آن ملاک است، آن مهم است.

شما الان یک شکلات دستتان بگیرید، یک آبنبات دستتان بگیرید اولین افرادی که به این آبنبات هجوم می‌آورند بچه‌های سه ساله هستند. امتحان کنید بروید در یک جا، فرض کنید که طبقات مختلفی وجود دارند: از سه ساله از دوساله، همین قدر مزه شیرینی آبنبات به دهانش آمده باشد دیگر، سه ساله، چهارساله، پنج ساله، ده ساله، بیست ساله، پنجاه ساله، شصت ساله، همین‌طور افراد...، یک آبنبات بردارید دستتان بگیرید، ببینید از میان این جمع چه کسانی دارند می‌آیند؟ می‌بینید بچه سه ساله، چهار ساله، پنج ساله این می‌آید می‌گوید آقا به من زودتر بدهید، آن می‌گوید به من زودتر بدهید، خب شما هی تقسیم می‌کنید. بعد یک خودنویس دست بگیرید ببینید از میان این جمع چه کسانی می‌آیند؟ می‌بیند

ده ساله‌ها، دوازده ساله‌ها، پانزده ساله‌ها این‌ها دارند می‌آیند، بعد فرض کنید یک کتاب دست بگیرید می‌بینید بیست‌ساله‌ها، بیست و دو ساله‌ها، بیست و پنج ساله‌ها این‌ها دارند می‌آیند. حالا اگر فرض بکنید که یک نفر مثل مرحوم آقا رضوان الله علیه بیاید و جلسه بگذارد و صحبت بگذارد - خب ایشان اگر بخواهد بیاید صحبت کند مثل حرفهای ما را که نمی‌زند، البته یک وقتی خدای نکرده اهانت نباشد. رفقا و دوستان به عیوب و تقصیر ما نگاه نکنند آنها بدنبال مطالب دیگری هستند بنده به حسب خودم دارم می‌گویم، شما بدنبال مطالب دیگری هستید. گر چه خود ما فرسنگ‌ها فاصله داریم. ایشان بلند شوند بیایند - و یک جمعیتی باشد، فرض بکنید که جمعیت ده هزار نفری، یک جمعیت پنجاه هزار نفری. ایشان بنشینند تفسیر آیه نور: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ**، مگر در مسجد قائم شبهای سه‌شنبه تفسیر نمی‌کردند: **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِثْلَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ** ﴿النور، ۳۵﴾ کیفیت نزول مراتب فیض پروردگار را در عالم امکان به حسب مراتب خودش بیایند توضیح بدهند، از این صد هزار نفر چند نفر می‌آیند بنشینند؟ ده نفر اگر آمدند، ده نفر به زور، به زور، آن ده نفر هم همان‌طور که گفتم سه تا از آن‌ها چرت می‌زنند. آقا حال شما خوب است؟ بله، بله آقا بله بله. دارد چرت می‌زند. این‌ها شوخی نیست‌ها. این حرف‌هایی که بنده دارم خدمت شما می‌زنم بزنگاه‌های حرکت ما را در این عالم تشکیل می‌دهد که بدانیم مسأله چیست. البته این حرف‌ها چندان هم بی‌تناسب با مطالبی که امروز عرض می‌کنیم نیست، به مسأله ربط دارد. خودمان هم این مطالب را دیدیم، حس کردیم، تجربه کردیم، لمس کردیم، و متوجه صحّت این مطالب شدیم و متوجه نکات ضعف و قوت مطالب مطرح شده شدیم.

این جاذبه و این استقبال را کی داده؟ خدا داده. او هم یک روز می‌گیرد. امروز می‌دهد، فردا می‌گیرد، و این را هم خیال نکنید مربوط به یکی هست دون یکی، نه! این‌طور نیست. از اوّل همین‌طور بوده، ما از پیغمبر و امیرالمؤمنین که بالاتر نداریم، ما از سیدالشهدا علیه‌السلام که بالاتر نداریم، از سیدالشهدا علیه‌السلام که بالاتر نداریم. همین امام حسین علیه‌السلام در مدینه که راه می‌رفت خلق عظیمی بدنبالش یابن رسول‌الله، یابن رسول‌الله می‌گفتند، وقتی که حضرت می‌آمد در مسجد مدینه می‌نشست افراد برای اینکه صدای امام حسین علیه‌السلام را بشنوند روی هم دیگر سوار می‌شدند، می‌رفتند آن جلو تا اینکه نزدیکتر بشوند. آن موقع که بلندگو نبود، امام حسین هم که نمی‌توانست داد بزند، امروزه داد زیاد می‌زنند می‌گویند هر چه به امام حسین علیه‌السلام علاقه داری داد بکش! این شده ملاک.

من یک وقتی، همین ایام محرم بود، جایی بودم این تلویزیون یک منبری را نشان می داد که داشت صحبت می کرد؛ می گفت این جوری سینه زنید برای این، این تفنن است، اگر می خواهی عمق علاقه ات را به امام حسین علیه السلام نشان بدهی باید بلند شوی تق توق، لخت شوی، بزنی، فلان تا عمق علاقه را نشان بدهی. خب حالا یکی عمق علاقه را این جور می بیند دیگر...

همین امام حسین علیه السلام که می آید و برای مردم صحبت می کند و صدای یابن رسول الله، یابن رسول الله از آن آخر جمعیت بلند است که خدا خیرت بدهد خدا عوض بدهد که این مطالب را می گوید، با همین امام حسین علیه السلام شب عاشورا فقط سی نفر آمدند. این استقبال مردم است. یعنی چه؟ همه اش هوا، بازی. نزدیکترین افراد به امام حسین علیه السلام با او نیامدند؛ فقط گفتند کجا می روی؟ در این اوضاع کجا می روی؟ در این حال و هوا کجا می روی؟ مگر نمی دانی اوضاع نامناسب است؟ مگر نمی دانی؟ برای چه می روی؟ ما نصیحتت می کنیم بنشین در منزل آرام باش. پس اینها همه چیست؟ همه عاریه است.

دوم اینکه: امام علیه السلام می فرماید: تدبیر خود را به خدا بسپرد، تدبیر امور خود را به خدا بسپرد. بر رسیدن به مسائل دنیوی پافشاری نکند که به هر نحوی و به هر شکلی و به هر قیمتی به این مسأله برسد. اگر می خواهد پافشاری کند نسبت به امور اخروی کند نه نسبت به امور دنیوی. این قدر پافشاری نکند. کارش را به خدا بسپارد. امروز این معامله انجام شد خب شد، فردا نشد نشد، پس فردا در معامله ضرر کرد کرد، نه این که حالا ضرر کرد بلند شود بیاید غم و غصه اش را برای زن و بچه اش ببرد. زن و بچه چه گناهی کردند که باید با قیافه ترشی افتاده جناب آقا برخورد کنند که حالا چه؟ در یک قضیه برخلاف مراد انجام شده است. آنها چه گناهی کرده اند؟! انسان وقتی که وارد منزل می شود باید با قیافه بشاش با اهل و با عیالش برخورد کند که آنها آلم و ناراحتی را در چهره ی او مشاهده نکنند. انتقال الم و انتقال ناراحتی به محیط منزل موجب از بین رفتن استعدادات و ظرفیتها و امکاناتی می شود که خداوند این ظرفیت و این امکانات و این حساسیت و این ظرافت و این لطافت را در وجود زن و بچه قرار داده و ما نباید با روی تروش این امکانات را از بین ببریم؛ اینها را باید در همان محیط خودشان... به زن و بچه چه مربوط است که شما بیرون چه کار کردید، به زن و بچه چه مربوط است که شما بیرون ضرر کردید، به زن و بچه انسان چه مربوط است که ما در بیرون فرض بکنید که چه برخورد ناملامی داشتیم، به آنها چه ارتباطی دارد. خداوند مسئولیت و تکلیفی را که برای آنها قرار داده این است که محیط منزل را برای تربیت و رشد افراد عائله در آن منزل و رسیدن به آن نقطه مطلوب

آماده کنند، آنها وظیفه‌شان این است و باید انجام بدهند و اگر کوتاهی کنند مسئول هستند. از این طرف مرد حق ندارد بیاید هر حرفی را به زنش بزند، مرد حق ندارد هر برخوردی را که در بیرون امروز انجام داده آن برخورد را بیاید بگوید. امروز من با فلان کس برخورد کردم به من این حرف را زد. خوب به زن انسان چه مربوط است؟! به زن انسان چه مربوط است؟

زن دارای وجود لطیفی است، دارای وجود ظریفی است و باید آن ظرافت و آن لطافت را در همان مرتبه خود او انسان حفظ کند و الا فردا خدا پدرمان را درمی‌آورد، خیال نکنید ها... قضیه شوخی نیست. یک وظیفه‌ای خدا بر عهده ما گذاشته، یک وظیفه‌ای بر عهده زن و بچه گذاشته، بر عهده زن؛ حالا آن بچه که بجای خود محفوظ، که باید در تحت تربیت ابویں، آن حرکت کنند. ما در بیرون به یک مسأله ناگواری برخورد کردیم به زن ما چه مربوط است؟! چه ارتباطی دارد؟! آن دارد در زندگی خودش کار خودش را انجام می‌دهد، دارد محیط را آماده می‌کند. غذایش را دارد درست می‌کند، زندگی را دارد مرتب می‌کند، وسایل راحتی را دارد فراهم می‌کند، مگر گناه کرده است؟! باید جور هر دو را بکشد؟! هم محیط منزل هم مسائل خارجی شوهر، نه این غلط است!

بارها مرحوم آقا به شاگردان خودشان توصیه می‌کردند: کار بیرون را به منزل منتقل نکنید، یعنی چه؟ یعنی مسائلی که در بیرون انجام شده است، این مسائل مال بیرون است. وقتی که وارد منزل می‌شوید تمام مطالبی که در بیرون بوده است پشت در می‌گذارید و خودتان تنها به عنوان یک شوهر وارد منزل می‌شوید، نه به عنوان یک کاسب، نه به عنوان یک واسطه، نه به عنوان یک مدیر، نه به عنوان یک مسئول؛ مدیر و کاسب و مسئول و نظامی و ژاندارم و پاسبان و این حرف‌ها این‌ها مربوط به بیرون است. منزل که پاسبان نمی‌خواهد، منزل که سرهنگ و سرتیپ نمی‌خواهد؛ منزل شوهر می‌خواهد، محیط منزل شوهر بشاش می‌خواهد، خنده‌رو می‌خواهد، با احساس می‌خواهد.

اگر این‌طور باشد آن وقت آن فضای حاکم بر منزل مسائل خارج از منزل را تحت الشعاع خودش قرار می‌دهد. یعنی آن نفوسی که در منزل به حال آرامش هست...

البته این هم هست بعضی‌ها می‌خواهند کنکاش کنند، خوب بیرون چه کار کردی؟ کجا رفتی؟ کجا آمدی؟ نه این خبرها هم نیست. کجا رفتی چیه؟ رفتیم بیرون آمدیم، با کی برخورد کردی؟ به شما چه مربوط است؟ شما در منزل به مسائل منزل بپرداز، خدا خیرت بدهد ما هم در حدّ توان خودمان... هر چی جای خودش را دارد. حالا ما آمدیم این دو تا را قاطی کردیم؛ او آمده پا را از محیط منزل بیرون گذاشته بدنبال ما، ما آمدیم آن مسائل خارج را می‌آوریم در منزل. نشسته‌ایم سر سفره به جای بگو و

بخند و... خب چه خبر، ای آقا فلان جا این طور شد، ای آقا آن طور شد، پشت سر ما این را گفتن، نمی دانم فلان چیز را کردیم، نمی دانم سفته، چک ما نمی دانم فلان شد، نمی دانم چه و چه، خب زن نمی تواند تحمّل کند آن ظرافت و لطافتش را خدا برای شنیدن این مطالب قرار نداده است، برای تربیت صحیح بچّه قرار داده است، آن وقت می گویند آقا چرا محیط متشنّج است؟ چرا حال نداریم؟ چرا در منزل این طور هستیم؟ چرا آن طور هستیم؟

تلفن هایی که در منزل می شود، دلیل ندارد براینکه همه تلفن ها مربوط به مسائل باشد. چرا انسان باید تلفن ها...، حالا بنده ان شاء الله در فرصت مناسب راجع به مسأله ارتباطات مطالبی را به عرض دوستان می رسانم که اصلاً برای چه محیط منزل محیط ارتباطات خارجی انسان است؟ یعنی چه؟ بنده بعضی از افراد را می شناسم و خیلی هم آنها را تحسین کردم؛ کسی حق ندارد در محیط منزل راجع به مسائل معاملات و کارها و اشتغال خارجی آنها تلفن کند؛ تا تلفن به او می کند: آقا ببخشید فردا در دفتر، حال شما الحمدالله خوب است و فلان این مسائل به جای خود؛ آقا چه کنیم در دفتر، همه هم می دانند اگر به منزل تلفن کنند ایشان اجازه صحبت در این ها را نمی دهد. خب بسیار کار خوب هم می کند و فایده هم گرفته است، نتیجه گرفته است، بله نتیجه گرفته.

انسان باید تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد، هر چه خداوند برای او مقدر کرده است. و وقتی ما بدانیم که اصل وجود ما در این دنیا عاریه ای است آن وقت چگونه ممکن است نسبت به آثار و لوازم این عاریه دیگر حسّاسیت نشان بدهیم؟! چگونه ممکن است حسّاسیت نشان بدهیم؟! من که از فردای خودم خبر ندارم؛ الآن نشسته ام اینجا خب جایمان هم درد نمی کند خیال می کنیم سالم هستیم، اما واقعاً خبر دارم در درون من، در همین درون آیا واقعاً خبر دارم چه می گذرد؟ یک وقت دیدی دو هفته دیگر صدایش درآمد. خبر نداریم.

وجود خود ما وجود ظاهری خود ما این وجود وجود عاریه ای است، آن وقت ما داریم می آئیم به آن آثار و لوازم و حواشی مسأله توجّه می کنیم. امام علیه السلام می فرماید: تدبیر خود را در این دنیا به خدا بسپار. در عین این که داری به وظیفه عمل می کنی، در عین این که داری طبق آن راه می روی تدبیر را به خدا بسپار؛ خدا هر چه برای تو مقدر می کند به همان کیفیت عمل کن و به همان کیفیت باش. اگر ما مقصود را در این دنیا گذران زندگی برای تحصیل رضای او قرار بدهیم دیگر این قضیه بر ما آسان خواهد شد.

مطلب سوّم اینکه: اشتغال انسان به اوامر و به نواهی پروردگار باشد؛ خداوند در اینجا چه گفته.

خدا در آنجا چه گفته، از خودمان اضافه نکنیم، کم نکنیم، قاطی نکنیم، توجیه نکنیم، تأویل نکنیم، منظور پیغمبر این است، منظور پیغمبر آن است، هان؟ جمله اشتغال، همانی که هست. وقتی می‌گویند این، همین این تمام شد. وقتی می‌گویند آن همان، تمام شد. امر و نهی را ما به خدای متعال بسپاریم نه اینکه به نفس خود و به توجیهاات و تسویلات نفس خود بسپاریم، به تعبیرات خود بسپاریم. در تکالیفی که خداوند برای ما مقدر کرده پیش فرض نداشته باشیم؛ اول با پیش فرض...، بعد بیاییم ببینیم حالا چه گفته است.

بعد از زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه یک مطالبی پیدا شد؛ یک دفعه چند نفرخواستند با ما ملاقات کنند گفتیم بفرمایید. وقتی که وارد شدند رو کردم به آنها گفتم: با پیش فرض آمدید اینجا با من ملاقات کنید یا بدون پیش فرض؟ گفتند: بدون پیش فرض. گفتم بفرمایید. گفتند: آیا می‌توانیم صدای شما را ضبط کنیم؟ گفتم: صبر کن مگر نگفتی من بدون پیش فرض آمدم برای چه می‌خواهی صدا را ضبط کنی؟ می‌خواهی ضبط کنی بلند شوی بیرون...؟ تو آمدی اینجا حرف را بفهمی برای چه می‌خواهی صدا را ضبط کنی؟ حالا ضبط کن من کاری ندارم، ما صحبت مخفی و این‌ها نداریم. ولی مگر شما نگفتید ما بدون پیش فرض آمدیم. پس این یک هیچ، حالا شروع کن. شروع کردیم به صحبت، در بین صحبت گفتم: نظر شما راجع به این قضیه چیست؟ گفتند: می‌خواهیم نظر شما را بدانیم. گفتم: دو هیچ، من دارم از شما سؤال می‌کنم می‌ترسی حرفت را بزنی خب بگو، بگو دیگر. شما می‌گویید این مسأله، من می‌گویم من دارم از شما سؤال می‌کنم؛ شما نسبت به این قضیه چه نظری دارید نمی‌خواهی بگویی؟ می‌خواهی مچت باز نشود هیچی قضیه تمام شد.

برای خودمان پیش فرض نداشته باشیم. اگر با پیش فرض آمدیم در یک جا به نتیجه نمی‌رسیم؛ چون این ذهن پر است، این مغز پر است، برای خودش ساختمان را ساخته است. حداقل اگر ساختمان را هم نساخته باشد همان محیطی را که مساحتی را که آماده کرده است، همان خودش نشان می‌دهد چه نقشه‌ای را باید در این زمینه و در این گستره پیاده کرد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه وقتی که می‌رفتند پیش آقای حداد - این مطالبی که من می‌گویم مشاهدات خودم هست که دارم می‌گویم - بدون پیش فرض می‌رفتند، می‌رفتند آنجا مشخص است دیگر از طریق نگاه کردن مشخص است از طریق گوش دادن مشخص است از طریق توجّه کردن مشخص است، وقتی که پیش فرض رفت کنار هر چه او می‌گوید خالص می‌آید و در اینجا می‌نشیند، موج بر نمی‌دارد، هان قشنگ این فرکانس می‌آید می‌رود در قلب می‌نشیند. دیگر این طرفی نمی‌چرخد

دور بزند برود در حال از توی حیاط برگردد که هزار آفت در این وسط به آن بخورد. نه، همین که می گوید می آید و می نشیند و تثبیت می شود، آن می شود تثبیت و به عنوان اصل، آن قرار می گیرد، واقع می شود.

اما در همان وقت که مرحوم آقا در یک همچین وضعیتی بودند - بنده خود شاهد بودم - افراد دیگری می آمدند و در اینجا می نشستند و منتظر بودند ایشان وقتی که صحبت می کند یک مطلبی می گوید به یک نحوی قضیه این طرف و آن طرف برود که در نهایت این شخص مطرح بشود. آن را هم با چشم خودمان دیدیم. آن استفاده نمی تواند بکند او هم خوب بلد است سر را کلاه بگذارد: همچین کلاهی می گذارد که تا پا می رسد. اصلاً نمی داند از کجا خورد، اصلاً نمی داند از کجا رفت. بارها مرحوم آقای حداد می فرمودند: بعضی ها می آیند اینجا خیال می کنند ما نمی فهمیم بعد یک شعر مثنوی را می خوانند:

داند و خر را همی راند خموش * * * بر رخت خندد برای روی پوش

یک خنده ای هم می کند و آن هم دیگر بله، هیچ وقت اخم نمی کندها، آهان این خنده همان کلاهی است که می آید تا پا، ولی او نه، او می آید می نشیند گاهی اوقات اخم می شنود، گاهی اوقات خنده می بیند، گاهی اوقات تبسم می بیند، گاهی اوقات دعوا می بیند. همه را درست می بیند، همه را صحیح می بیند. وقتی این طور است این نفس شروع می کند به تربیت شدن، عوض می شود، عوض می شود، عوض می شود، هی می رود عوض می شود. هی می رود عوض می شود چون صاف است می گیرد؛ ولو او آن طرف باشد، او آن طرف باشد می گیرد.

و جُمْلَةُ إِشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ، اشتغالش به این باشد. همانی باشد که بگیرد فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى در آنچه را که خدا به او امر کرده بعد امام علیه السلام می فرماید: خب مطلبی را که تا اینجا رسیدیم اگر خداوند بنده ای را توفیق داد و این سه مطلب را نصیب او کرد هَانِ عَلَيْهِ الدُّنْيَا دیگر دنیا بر او سبک خواهد شد، دنیا بر او گذرا خواهد شد، دنیا بر او ثقیل نخواهد شد؛ و ابلیس، ابلیس هم بر او سبک و سهل خواهد شد همین ابلیسی که وقتی می گویند بدن همه ما شروع می کند به لرزیدن! آقا از دست شیطان چه کنیم، از دست شیطان چه کنیم؟ آقا شیطان گولمان زد؛ نه آقا جان خودت خودت را گول زدی، بیچاره تقصیر شیطان نینداز. به ما نامه می دهند: آقا چه کار کنیم شیطان گولمان نزند؟ می گویم چطور در فلان جا شیطان گولت نزد، در فلان قضیه گولت نزد؟ هان؟ هان؟ هان؟ هان؟ ابلیس بر او سهل خواهد شد، وَالْخَلْقُ، و همین طور مردم، دیگر مردم نمی توانند آراء خودشان را بر این شخص

تحلیل کنند و این شخص را در تحت مهمیز و سیطره افکار و اعتبارات و تخیلات خودشان در بیاورند دیگر نمی توانند.

در جلسات گذشته راجع به مسأله ابلیس صحبت‌هایی خدمت دوستان شد. صحبت به اینجا رسید که ابلیس کیست؟ و چه حقیقتی دارد؟ و برای چه خداوند او را خلق کرده است؟ این نکته سوّم ظاهراً تا آنجایی که به نظر می‌رسد نگفته ماند، که **عَلَّتْ خَلْقَ ابْلِيسِ چيست؟** در آیه شریفه می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا** ﴿الأعراف، ۲۷﴾ ای بنی آدم شیطان شما را به فتنه نیندازد، فتنه یعنی امتحان، امتحانی که در آن امتحان انسان رد می‌شود؛ این را می‌گویند فتنه.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً ﴿الأنفال، ۲۵﴾ بپرهیزید، نگران باشید، برحذر باشید از آن فتنه و امتحانی که فقط افراد فاسد و فاسق و ظالم شما را نگیرد شما را هم در خود هضم می‌کند. چون بعضی از ابتلائات جنبه عمومی دارد.

لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ شیطان شما را به امتحان مردودی نیندازد **كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ** همان طوری که این بلا را سر پدر و مادرتان آورد. سر آدم و حوا، رفت سراغ آن‌ها سرشان را شیره مالید، بیایید از این گندم بخورید، در این گندم چه خواصی هست، ویتامین B دارد، ویتامین A دارد، نمی‌دانم نشاسته دارد، کالری دارد، بیایید از این گندم بخورید، دنیاتان آباد خواهد شد. نگاه کنید ببینید چه افراد می‌آیند دور شما جمع می‌شوند عکستان را اینور و آنور می‌زنند، از این حرف‌ها زدیم دیگر، آن طرف زدیم دیگر، رفقا بهتر از ما نسبت به این مسائل اطلاع دارند. ما اطلاعاتمان را باید از این‌ها بگیریم دیگر، بیایید دیگر هان. آمد این‌ها را به فتنه انداخت، به امتحان انداخت، زینت داد، جلوه داد، آثار گندم و خوردن گندم یعنی تعلق به این دنیا، آمد برای این‌ها جوری زینت داد که قوای عقلانی و درآه آن‌ها را تحت تسخیر تخیلات و اعتبارات در آورد، یعنی عقل رفت کنار، وقتی عقل رفت کنار هم اسلام می‌رود کنار، هم تشیع می‌رود کنار، هم سلوک می‌رود کنار، اول عقل بعد اسلام.

یک روایت بسیار عجیبی است، خیلی روایت عجیبی است که این را مرحوم آقا نمی‌دانم در کدام کتابشان آورده‌اند خیال می‌کنم در قسمت الله شناسی باشد، ظاهراً این طور است. روایت عجیبی است که امام علیه‌السلام می‌فرماید: وقتی که خداوند حضرت آدم را خلق کرد جبرائیل آمد و سه چیز را به حضرت آدم پیشنهاد کرد که خدای متعال می‌گوید از این سه چیز یکی را انتخاب کن - یعنی در وجود خودت یکی از این سه چیز را انتخاب کن - یکی عقل و یکی دین و سوّم حیا - حیا یعنی یک حالت

شرمندگی و احساس ندامت و احساس ادراک مبانی فرهنگی و انسانیت، اصول انسانیت در وجود خود، این را می‌گویند حیا - یکی از این سه تا را انتخاب کن، یکی را انتخاب کن دوتایش را من برمی‌دارم می‌ببرم بالا، خدا سه تا نگفته.

حضرت آدم نشست به فکر کردن، خب خدا این که می‌گوید عقل را انتخاب کن یا دین یا حیا را، حضرت آدم با چه نیرویی شروع کرد به فکر کردن؟ با عقلش. پس خدا این را داده بوده، این را یادمان نرود. چون اگر عقل نداشت که فکر نمی‌کرد، دیدید خیلی‌ها هستند، الحمدلله کم هم نیستند، اوّل یک کاری انجام می‌دهند بعد فکر می‌کنند. این زمانه که دیگر ظاهراً بله... شاید کم باشند افرادی که اوّل فکر کنند بعد عمل، اوّل... یا عقل یا دین، تدین، تدین به مبانی، به مبانی الهی، تدین به احکام، تدین به معارف و سوّم هم حیا و شرم، شرم و حیا، حضرت آدم آمد دید نه، از این سه تا عقل از همه‌اش بهتر است، آمد عقل را انتخاب کرد. وقتی عقل را انتخاب کرد، منتظر شد آن دو بروند دیگر، هم دین برود پی کارش، هم شرم برود، دید نه آن‌ها ایستادند، جبرائیل گفتش که بلند شوید بیایید برویم، این یکی را انتخاب کرده است، شما دوتا دیگر باید برگردید سر جایتان، آن‌ها به جبرائیل گفتند نه تو اشتباه می‌کنی خدا به ما گفته، تو نمی‌دانی، هر جا که عقل باشد شما دوتا هم باشید، ما هم همین جا هستیم. متوجّه شدید.

مکتبی که عقل ندارد نه دین دارد و نه حیا دارد و دینی که عقل ندارد، نه حیا دارد و نه دین دارد، اوّل عقل.

دیشب در اینجا عرض کردم که امام صادق علیه‌السلام قبل از تشیع و قبل از اسلام آمده عقل ما را تکمیل کند، عقل ما را درست کند، عقل ما را تصحیح کند، وقتی عقل درست شد خودمان اصلاً دنبال امام صادق می‌رویم دیگر دنبال ابوحنیفه نمی‌رویم، دیگر دنبال ابوحنیفه نمی‌رویم. بیاید همین الآن نگاه کنید، همین الآن نگاه کنید این‌هایی که دنبال احمد حنبل هستند، این‌هایی که دنبال مذاهب دیگر هستند، نگاه به عقلشان کنید، خودشان دارند از درون منفجر می‌شوند، می‌بینند نمی‌توانند با واقعیات برخورد کنند، با واقعیات نمی‌توانند برخورد کنند.

در همین امسال که ما مشرف بودیم یک شب در مسجد النبی یک جوانی بود بسیار جوان خوشرویی بود. از او خوشم آمد، احساس کردم شاید تعصب نداشته باشد، آمد و... یک شخصی پشت سر ما از همین علمای اهل تسنّن داشت صحبت می‌کرد، این هم داشت گوش می‌داد، وقتی که این

مطلب را گفت، من به او گفتم: شما مطلب ایشان را قبول داری؟ گفت: چطور مگر؟ گفتم: من نسبت به مطلب ایشان ایراد دارم. گفت: بیا بگو، گفتم پس برویم کنار. بلندش کردیم رفتیم یک کنار که صدایش نیاید. گفت: چه ایرادی دارد؟ گفتم: از اوّل یک سؤال از تو می‌کنم؛ آیا شما آن قدر آزادی و آن قدر حرّیت داری که مطلب به هر جای رسید پا به پای من بیای یا نه؟ یک فکری کرد و گفت باشد. گفتم: قول می‌دهی؟ گفت: باشد. گفتم: راجع به یک مسأله، گفتم این مطلبی که ایشان گفتند ایرادش این است، در فلان کتاب هم هست. گفت: من گمان نمی‌کنم. گفتم بلند شویم برویم کتابخانه مدینه (مکتبۃ المدینة) گفت: نه، من حرف شما را قبول می‌کنم، این قدر محکم داری صحبت می‌کنی من چیزی نمی‌گویم. بعد آمدیم شروع کردیم به صحبت، رسید به یک جا، رسید به یک جا که باید دست از همه مطالب بردارد، یعنی تسنّن را کنار بگذارد، گفتم: قول دادی، مگر اوّل قول ندادی؟ گفتم: من تا هر جا برسیم، شما هم تا هر جا برسی، ما هیچ وقت نمی‌بندیم، نشست فکر کرد و گفت: گر چه من می‌دانم این مطلب شما حقّ است و درست هست و این مسیر... ولی شما به من یک مهلتی بدهید تا من بتوانم خودم را اقناع کنم، راضی کنم برای پذیرش.

ببینید! یعنی آن قدر این مطالب... نفس آمده و بسته که با این که می‌داند ولی در عین حال نمی‌تواند این مسأله را بپذیرد، نیاز به زمان دارد، این برای چیست؟ این هنوز عقلش را به کار نگرفته است عقل می‌گوید چه؟ می‌گوید برو آقا، تا هر جا که عقل اجازه می‌دهد برو جلو، حدّ و مرز ندارد، برسیم تا اینجا، از اینجا به بعد دیگر نباید صحبت کنی برسیم به اینجا... نه، امام صادق می‌فرماید: بیا پیش من تا هر جا که می‌خواهی بپرس، بپرس، از هر چیزی که می‌خواهی بپرس، در هر جا که می‌خواهی بپرس، هیچ خط قرمزی من برای تو قرار نمی‌دهم. اینجا است که امام صادق می‌شود امام صادق، می‌شود امام معصوم، در مکتب امام معصوم خط قرمز قرار ندارد. این مکتب آن وقت می‌شود مکتب زنده، این مکتب می‌شود مکتبی که می‌تواند پاسخگوی نیازهای هر عصر و هر زمان باشد، پاسخگو باشد. این مکتبی است که می‌تواند جواب بدهد، چرا؟ چون این مکتب با فطرت و با وجدان انسان سر و کار دارد نه با اعتبارات و با تخیلات پیش فرض شده.

من به شما بگویم که بیاید اینجا صحبت‌های مرا بشنوید اما حقّ اعتراض به مطالب مرا ندارید. این چیست؟ پیش فرض است. شما می‌گویید چرا نداریم؟ شما که هستید که ما نداریم؟ پسر علّامه هستید برای خودتان باشید خیلی محترم، احترامتان را هم نگه می‌داریم، به خاطر مرحوم آقا. ولی چرا؟ چرا صحبتی که شما می‌کنید ما نباید اعتراض کنیم؟ چرا؟ یا اعتراض کنیم به جواب و پاسخ به یک

حدّی که من نتوانم جواب بدهم، بگویم سؤال و جواب دیگر در اینجا باید قطع بشود چرا؟ روی چه حسابی؟ این حدّ و مرز را که قرار داده؟ خب اگر قرار باشد این حدّ و مرز وجود داشته باشد، هر که در محدوده خودش حدّ و مرز دارد، پس بنابراین ما یک اجتماعی هستیم با حدود و مرزهای خودمان، این که فائده‌ای ندارد؛ ما آمدیم اینجا که مرز را برداریم، حدّ را برداریم. گوینده به نوبه خود و شنونده به نوبه خود هر دو حدّ را برمی‌دارند؛ یعنی هر دو در هم باید فرو بروند و تداخل کنند و آراء صحیح‌تر را هر کدام بهتر می‌دانند، باید مطرح کنند. تصوّر نکنید... اگر من در اینجا صحبتی می‌کنم، رفقا اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد بنویسند و به من بگویند که آقا در جلسه بعد بیا تصحیح کن، در جلسه بعد بیا مطلب را تغییر بده، مطلبی که این طور فهمیده شده است به این کیفیت نبوده، باید به این کیفیت باشد.

همین دیشب یک مطلبی اتفاق افتاد که من گفتم این مسأله را توضیح می‌دهم و آنچه که مورد نظر من بود خدمت شما عرض می‌کنم. رفقا نوار دیشب را گوش بدهند در مطلب دیشب که در اینجا در جلسه مخدّرات بود بنده این را گفتم نظر مرحوم آقا در جلسات عید و وفات، چه سیدالشهداء چه غیر سیدالشهداء، بر این بوده است که سخنگو باید معمم باشد نه غیر معمم و الآن هم این مطلب را می‌گویم. ذاکر اوّل باید صحبت کند و ذکر مصیبت کند، حالا عید باشد مدحی کند، جلسه وفاتی باشد و شهادتی باشد باید ذکر مصیبت کند و بعد منبری معمم باید برود و صحبت کند. این نظر مرحوم آقا بوده و بنده هم همین نظر را، همین مطلب را می‌گویم. در جلسه باید رعایت شوون شخصیت جلسه که امام علیه‌السلام است بشود، هر چه گفتن و در جلسه عید هر حرفی گفتن و هر شعری خواندن و هر مطلبی گفتن و به عنوان عید و هر چرندی را آمدن گفتن....

یک وقت خدمت رفقا در همان سابق عرض کردم، یک جلسه‌ای را بنده، البتّه ندیدم تماشا می‌کردم که در منزل بعضی از رفقا بود، روز سیزده رجب تولّد، میلاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن نوارش را آورده بودند ما را برده بودند تماشا کنیم، آن آقای ذاکر، آن آقای مدّاح که فرد ظاهراً معروفی هم هست - حالا بنده اسمش را نمی‌دانم چیست، حالا به عنوان همان که عرض کردم - می‌گفت هر چه علی را دوست داری این طوری بگو، هر چه علی را دوست داری، آن هم شروع کرده بود حالا مثلاً ارادت و ولایت خودش را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابراز کردن:

از بس که خدا عشق به حیدر دارد *** انگار نه انگار که پیمبر دارد

آخر مردک بی‌شعور خجالت بکش. امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمام فخرش این بود که می‌گفت: اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، من بنده‌ای از بندگان پیغمبر هستم. از بس که خدا عشق به

حیدر دارد، انگار نه انگار پیمبر دارد. آن وقت بعد هم همه کیف می کنند، به به چه شعر قشنگی است. خب بله، آنهایی که در آنجا نشستند همین قدر می فهمند و اینها همانهایی بودند که آمدند مشهد به منزل مرحوم آقا و به مرحوم آقا ایراد و اعتراض کردند که چرا شما این طور هستید؟ چرا مرامت این است؟ همینها بودند؛ یک یک افرادشان را هم می شناسم. بنشینند و دست بزنند و کف بزنند و فلان بکنند که امروز حق مجلس ادا شد. بله ببینید چه شعر قشنگی و به هم می گفتند: از بس که خدا عشق به حیدر دارد، انگار نه انگار پیمبر دارد.

خریت هم یک حدی دارد آقا جان تا کی انسان این قدر الاغ؟ که بیاید با مبانی مهم و اصیل دین این طور بازی کند، این طور بیاید مسخره کند. اشعاری را که انتخاب می کنند... الآن در این هیئات که خب شما دارید می بینید، کیفیت هیئاتی که الآن وجود دارد، به هر ترفندی و به هر شکلی و به هر نوعی به هر مسلک خلافی برای جلب توجه افراد متشبث می شوند و به هر نوعی و به هر شعری و به هر مطلب چرندی متشبث می شوند، به صرف اینکه حالا این، این طوری می خواند این سبک را عوض کرده این جور می خواند، مگر تئاتر است؟! مگر مصیبت امام حسین علیه السلام تئاتر است؟! این خیمه شب بازی است. بعضیها هم که وقتی بلندگو گیرشان بیاید چنان نعره می کشند که پرده صماغ انسان سه تکه می شود. آقا جان همه صدایت را دارند می شنوند، یک اتاق سه در چهار که نعره کشیدن ندارد، همه صدایت را دارند می شنوند؛ قشنگ، مؤدب عین آدم... نمی توانی روضه نخوان، عین آدم برو دو تا شعر قشنگ، درست از یک آدم حسابی مثل مرحوم کمپانی، مثل فؤاد، مثل نیر، اینگونه افراد انتخاب کن، موقعیت و شخصیت امام حسین علیه السلام را بدان چیست. حضرت را می آورند در سطح یک بچه سوسول چهار راه و خیابان که بلند شده...

یک دفعه ما رفته بودیم در یک جا - نمی دانم چند سال پیش بود، حدود هشت سال نه سال پیش بود - ما شب از جلسه عصر جمعه می خواستیم برگردیم به قم، رفقا گفتند که - چند نفر از رفقا خدا حفظشان کند - آقا شما می خواهید بروید الآن شب می شود دیر می رسید و گرسنه هستید و فلان، گفتند برویم یک جا شام بخوریم بعد بروید. گفتیم: بفرمایید برویم. - نمی دانم بعضیها که در این مجلس هستند در آن شب یا بودند یا نبودند، - ما رفتیم در یک جا نمی دانم ما را کجا بردند، اسم خیابانش را نمی دانم. ما هم وارد شدیم دیدیم یک سالنی هست و... شب شنبه هم بود. این سالن دو تکه داشت، دو تکه، یک تکه اش چراغ را خاموش کرده بودند. معلوم بود مجلس ترحیم و طلب مغفرت بود، حالا امروزه می گویند بزرگداشت، مجلس بزرگداشت، که از آن الفاظ باطل و چیزی که معنی بزرگداشت

است، بزرگداشت چیست آقا جان؟ مجلس ترحیم، البته نه اینجایی که ما رفتیم ها این همان بزرگداشت بوده. مجلس ترحیم و طلب مغفرت؛ آن بیچاره‌ای که الآن رفته آنجا ببینید نیاز به بزرگداشت دارد یا نیاز به مغفرت دارد؟ بروید از او سؤال کنید.

آن وقت یک تکه چراغ را خاموش کرده بودند، فقط یک سنی بود و نمی‌دانم چه بود. ما که نگاه نمی‌کردیم چون خیلی عالی بود اصلاً بله خیلی یک وضعیتی... ما فقط آن آقا را از لای پرده می‌دیدیم که دارد - بله یک جوانی بود - فارسی می‌خواند، ترکی می‌خواند، نمی‌دانم چه می‌خواند. ایشان نیم ساعت ذکر مصیبتش این بود که: ای داد بی داد، دختر تو فرنگیس در آمریکا است تو مردی او از مرگ تو اطلاع پیدا نکرده است. این ذکر مصیبت این آقا در مجلس بود. گفتم بله دیگر مجلسی که در آنجا تشکیل بشود و بزرگداشت باشد و برای این آقا همین است، ذکر مصیبت فرنگیس تو آمریکا بود؛ آی بمیرم برایت سر [مرگ] بابایت نبود، نمی‌دانم کجا بودی بابایت در بیمارستان... هی فرنگیس فرنگیس می‌کرد. نمی‌دانم این شده بود مجلس چه؟ نیم ساعت، نیم ساعت ایشان... بعد هم آخرش بخاطر به اصطلاح خالی نبودن عریضه دو دقیقه یک یا علی گرفت و مجلس را تمام کرد و آن هم به یک پول و نوای خودش رسید و رفت. این شد ذکر مصیبت و مجلس ترحیم و مجلس بزرگداشت. خب این هم هست، خب این با آن کلیسا چه فرقی می‌کند؟! با آن کلیسا چه فرقی می‌کند؟! با آن‌هایی که می‌آیند... حالا آن‌ها بالاخره یک آداب خاص به خودشان را دارند.

باید در مجلس امام حسین علیه‌السلام متانت، آرامش، سنگینی و وقار باشد. من نمی‌گویم سینه‌زنی نباشد سینه زنی هم باید باشد. اما اینکه انسان فرض بکنید بیاید و به هر کیفیتی، داد بکشد و نعره بکشد و هر چه حسین را بیشتر دوست داری صدایت را بلندتر بکن و نمی‌دانم فرض بکنید که هر شعری بخواند، هر چه بخواند، این حرف‌ها نیست آقا جان، امام حسین علیه‌السلام نیاز به این حرف‌ها ندارد. بخواهی عمق ولایت خودت را برسانی باید لباس‌ها را در بیاوری لخت سینه بزنی؛ نه آقا حرام است یعنی چه؟ اگر نامحرم، زن بدن مرد را ببیند حرام است. الآن در بیرون نوارهایی را می‌فروشند که مردها دارند لخت سینه می‌زنند. آن وقت زن و مرد این چیزها را می‌خرند. تمام اینها حرام است. نگاه کردن به بدن مرد برای زن حرام است، همان‌طوری که نگاه کردن به بدن زن برای مرد حرام است هیچ فرقی هم نمی‌کند، هیچ تفاوتی ندارد، حالا مجلس امام حسین علیه‌السلام این مسائل را تمام می‌کند؟ نخیر این حرف‌ها نیست، مسائل این طور نیست، آدم بلند شود داد بکشد، فلان بکند، این‌ها نشان دادن ولایت نیست.

در همان وقتی که ما به سفر عتبات عالیات مشرف شدیم در همان موقع، خب رفقای ما افرادی بودند که می آمدند، می رفتند، قشنگ، مؤدب در را می بوسیدند، زمین را می بوسیدند، عتبه را می بوسیدند، خود من می گفتم ببوسید، می بوسیدند، بلند می شدند می رفتند دعا می خواندند، زیارت نامه می خواندند، نماز می خواندند می آمدند کنار می نشستند؛ اصلاً تمام آن مأمورین عراقی همه تعجب می کردند، می گفتند: آقا شما که هستید از کجا آمدید ما تا به حال ندیدیم، این جور افراد را ندیدیم، این ها از ایران می آیند داد می زنند، فریاد می کنند، چه کار می کنند، خود آن مأمور به من می گفت. یکی آنجا بود اصلاً بساطی درست کرده بود در حرم امام حسین علیه السلام، یک بساطی درست کرده بود، یک معرکه ای گرفته بود، گفت: همین آقا را می بینی که این جور دارد...، صبح نماز صبحش قضا می شود ما می رویم این را برای نماز بیدار می کنیم، همین آقای...، این آقای مأمور بعثی عراق فهمیده. آن وقت او چه می گوید؟ او می گوید شما عاشق امام حسین هستید؟ شما ولایت امام حسین علیه السلام را دارید؟ تو نماز صبحت دارد قضا می شود آن وقت آمدی اینجا داری عربده می کشی؟ بیایید بروید قتلگاه، نشانتان بدهم، بیایید فلان... تو نمی خواهد نشان بدهی، تو بلند شو نمازت را بخوان قضا نشود. این ها چیست؟ همه عوام زدگی است.

امام حسین علیه السلام عربده کش نمی خواهد، آدم می خواهد، عاقل می خواهد، متین می خواهد، سنگین می خواهد، وزین می خواهد، با اخلاق می خواهد، با ادب می خواهد، با فرهنگ می خواهد، امام حسین علیه السلام این جور افراد می خواهد. شما نگاه به واقعه عاشورا بکنید، از اوّل تا آخر واقعه روز عاشورا همه ادب، متانت...، تنها چیزی که در واقعه عاشورا نیست احساسات است، احساسات در این قضیه (اصلاً)... اگر احساسات باشد دیگر عاشورا، عاشورا نیست. از اوّل تا آخر قضایای عاشورا یکی یکی بیایید نگاه کنید از آن اوّل تمام این قضایای عاشورا همه بر اساس عقل است و اصلاً احساسات در اینجا وجود ندارد.

امام حسین علیه السلام یکی یکی رفتار آن افراد را زیر نظر می گیرد، این الآن دارد چه کار می کند، آن الآن دارد چه کار می کند، این الآن می تواند؟ این الآن می تواند این را انجام بدهد یا نمی تواند انجام بدهد؟ این الآن قابلیت برای شهادت دارد یا ندارد؟ این الآن می تواند این مسئولیت و این مأموریت را انجام بدهد یا نه؟ یک دقیقه مطلب این طرف و آن طرف نمی شود، یک دقیقه مطلب به این کیفیت نمی شود.

عابس بن شبيب شاکری می آید خدمت سیدالشهدا علیه السلام حضرت می گویند نگهدار، الآن

نرو. حر می آید خدمت سیدالشهداء حضرت می گویند برو؛ می گویند صبر کن؟ نه، حضرت اجازه می دهند برو چرا به او اجازه می دهند برو. بخاطر اینکه این نفسش نمی تواند این شرمندگی و حجالت در قبال اهل بیت سیدالشهداء را تحمل بکند، این نمی تواند ببیند، حضرت این را می دانند می گویند برو، لذا حر اولین کسی است که دارد می آید، اما آن یکی دارد می آید می بیند برادرش فوت کرده به شهادت رسیده می گوید من هم بروم؟ حضرت می گویند نه وایسا تو الآن نگاه به برادرت کردی احساسات آمده، صبر می کند وقتی که این قضیه برادر از دلش می رود کنار، بعد حضرت می گویند خوب حالا برو. یک به یک اگر ما بخواهیم نگاه کنیم می بینیم در قضیه عاشورا منطق، منطق عقل است. نه داد است، نه بیداد است، نه فریاد است، نه عربده کشیده است، نه هر چرند و مزخرفی را گفتن است، نه به هر کیفیتی مردم را به گریه در آوردن است و نه به هر کیفیتی عزاداری کردن است، این حرفها را نداریم.

در مجلس مرحوم آقا آن طوری که ما یاد داریم خود ایشان آرام سینه می زدند نه تند نه تند، یک دفعه فلان نه، آرام قشنگ سینه می زدند و از آن حالت حزن و حالت نورانیت انسان با این کیفیت دیگر در نمی آمد برود در...، تند تند تند، چی چی چه خبر است؟ چیست؟ آرام. بعد وقتی که انسان...، خودتان نگاه کنید، خودتان نگاه کنید یک مجلس سیدالشهداء را به آن کیفیت برگذار کنید یک مجلس هم تق و توق و بزیند در سرتان و بشکنید و... مگر نیستند. می گویند یکی فلان جا می رود تا چیز می شود یک چیز برمی دارد نمی دانم می زند به سرش و خون و فلان... آقا چه چیزی است؟ اینها دیوانگی است، دیوانه، این حرفها چیست؟ عقل ندارد، عقل ندارد. شوخی ندارد قضیه، قضیه شوخی ندارد.

من چند روز پیش در طهران بودم در یک جایی، یک عده ای در آنجا بودند در یک بیمارستانی بودم دو سه تا از مسئولین آنجا آمده بودند یک سؤالی را از من کردند؛ گفتند: آقا نظر شما راجع به قمه زدن چیست؟ قمه زدن؛ چه نظری دارید من گفتم من این مسأله را نه تأیید می کنم و نه رد می کنم، کاری به مطالب این و آن و غربی و چه غربیها نظر می کنند و... من به این حرفها کاری ندارم، ما هر کاری بکنیم آنها ما را مشمول عنایات خودشان قرار می دهند و ما نباید دین خودمان را براساس نگاه کردن آنها و نظر آنها قرار بدهیم. اینها را بنده اصلاً کاری ندارم، با توجه به اصل قضیه، قمه زدن از دیدگاه شرعی چه حکمی دارد؟ گفتم من نه تأیید می کنم و نه رد می کنم صورت مسأله را بیان می کنم خود شما ببینید اگر منطبق با این است اشکال ندارد اگر منطبق با آن است اشکال دارد.

گفتم: آنچه که در اسلام هست اضرار بر بدن حرام است، آنچه که در اسلام هست اضرار بر بدن

حرام است انسان به بدن ضرر وارد کند. حتی یک خدشه هم شما نمی‌توانید وارد کنید، چرا؟ چون این خدشه‌ای را که وارد می‌کنید ضرر است، خب این میکروب می‌کشد، ضرری متوجّه می‌شود و به همین مقدار حرام است، البتّه حرام هم مراتبی دارد دیگر نه اینکه حالا فرض کنید که مثل شرب خمر که نیست، حالا یا مثل زنا و این‌ها یا مثلاً غیبت و تهمت و فلان و این حرف‌ها نیست ولی این خب به حد خودش. یعنی از همین خدشه‌ای که شما وارد می‌کنید در روز قیامت در پرونده‌تان باید جواب بدهید. این منظور است که در فلان روز چرا چاقو را برداشتی؟ و چرا دستت را خون آوردی؟ باید بیایی جواب بدهی این منظور است. گفتم این یک اصل کلیست و این اصل عقلایی است انسان به بدن خودش نباید ضرری وارد بکند، مسأله خلاف است.

حالا بیایم راجع به این مسأله که آیا مسأله قمه زدن هم مشمول این قانون خواهد شد یا نه؟ گفتم اگر منظور صرف خون آوردن است، خون آوردن که اشکالی ندارد مگر خود شما نمی‌گویید هر شش ماه باید افراد چهارصد سی سی خون بدهند؟ چطور آن خون دادن ایراد ندارد؟ اما وقتی که حالا یک خون می‌آید ایراد دارد؟ اینکه چهارصد سی سی نیست صد سی سی هم نمی‌شود، فوqش صدوپنجاه سی سی است، شما خودتان می‌گویید هر بدن سالم با این وزن و با این کیفیت و ناراحتی نداشته باشد، ناراحتی قلبی نداشته باشد، چه نداشته باشد و هموگلوبینش پایین نباشد، چه نباشد، چهارصد سی سی می‌تواند خون بدهد دیگر. خب این چطور اضرار بر بدن نیست اما قمه زدن اضرار است؟ این یکی.

از آن گذشته، اگر مسأله را بخواهیم براساس کلام قداماء - یا حتی همین جدیدها هم نسبت به این قضیه هستند - نگاه بکنیم، خب ما یکی از اقسام حجامتی که در طب قدیم داشتیم حتی در همین الآن، حجامت سر است دیگر. حجامت یک مسأله‌ای است که در اسلام بوده، در زمان ائمّه بوده است، بر این مسأله هم تاکید شده، حالا گرچه امروزه بعضی‌ها مخالفت می‌کنند؛ البتّه دیگر کم‌کم مخالفت‌ها دارد فروکش می‌کند و خود آن افراد هم به فوائد این قضیه پی برده‌اند و متوجّه شدند که مسأله جنبه دارویی دارد و جنبه درمانی دارد و حتی کیفیت ترکیب خونی که از پشت گرفته می‌شود با ترکیب خونی که از رگ گرفته می‌شود فرق می‌کند، از نظر تجزیه اجزاء متفاوت است و یک کتابی هم نوشته شده است یکی از دوستان به بنده داده، یکی از همکاران ایشان که خودشان تخصص خون دارد و اتفاقاً از مدافعین سرسخت همین حجامت هم هست و بر علیه این‌ها خلاصه هل من مبارز طلبیده و مطالب بسیار خوبی هم در آن کتاب گفته است. یک مسأله‌ای بوده متداول بوده دیگر و بسیاری از اطباء بنای درمانشان بر همین بوده، بوعلی اصلاً راجع به حجامت فصلی دارد، خب بوعلی چشم‌بندی که نمی‌کرده

با همین درمان می‌کرده، محمد بن زکریای رازی بر اساس این حجامت اصلاً فصل مفصلی دارد در مان می‌کرده، این‌ها طلسم و رمل و نخود که نمی‌انداختند، به همین کیفیت درمان می‌کردند.

گفتم یکی از حجامت‌ها، حجامت پشت است، یکی از حجامت‌ها، حجامت پا است، بسیاری از ناراحتی‌ها بواسطه حجامت پا، واریس این‌ها همه خوب می‌شود، یک حجامت هم حجامت سر داریم و این حجامت سر هم موارد مختلفی دارد منتهی افراد باید وارد باشند بسیاری از ناراحتی‌های دماغی و مغزی که از جمله آن‌ها میگرن هست، بواسطه حجامت سر بهبود پیدا می‌کند، یا لااقل قسمت اعظم آن‌ها خوب خواهد شد. الآن بعضی از دوستان بنده هستند حی و حاضر این‌ها میگرن داشتند تمام نقاط دنیا را گشتند و خوب نشدند، با حجامت سر خوب شدند، البته نه کامل ولی هشتاد درصد بهبود پیدا کردند، این که دیگر چشم‌بندی نیست.

پس روی این جهت که نمی‌توانیم بگوییم که...، بله یک حرف را می‌توانیم بزنیم که این قسم قمه زدن از نظر اصول بهداشتی شاید ایراد داشته باشد، حالا فرض کنید طرف سرش را استریل می‌کند، کمی بتادین می‌زند، آن دیگر مسأله بهداشتی‌اش هم حل می‌شود و ما هم تا به حال نشنیدیم در اینکه شخصی به یک ناراحتی مبتلا شده باشد. خب ما در همان زمان سفرهای عدیده‌ای به عراق رفتیم، در همان ایام عاشورا بودیم، این‌ها را دیدیم و خب نبوده، البته بعضی‌ها ضعفی پیدا می‌کنند، ولی التیام پیدا می‌کند.

گفتم علی‌کل حال ببینید، من حالا راجع به مسأله عشق و علاقه به امام حسین علیه‌السلام و فرض بکنید که این افراد با این کیفیت می‌خواهند خود را قدمی به آن مکتب و به آن مرام نزدیک کنند، که این برای خودش بحث و صحبت دارد، کار ندارم. ما به همین اصول امروزه، همین اصول عقلایی و بهداشتی و طبّی، ما به این قضیه کار داریم، در عین حال بنده نه می‌گویم حرام است و نه می‌گویم حلال است، توصیه نمی‌کنم. این صورت مسأله و صورت قضیه هست؛ هر که این‌طور تشخیص می‌دهد... یا هر که آن‌طور تشخیص می‌دهد... الآن بسیاری از مراکز حجامت همین حجامت در سر می‌کنند، خب این با قمه زدن چه فرقی می‌کند؟ شاید بیشتر هم خون بگیرند، چه فرقی می‌کند؟ خیلی تشکر کرد و خیلی قانع شد.

ببینید ما یک اصول عقلایی داریم، اسلام این اصول عقلایی را تایید کرده، همان کسی که می‌گوید چاقورا بیخود به دست بزنی باید روز قیامت پاسخ بدهی، اگر شما در جایی باید ۸۰۰ سی‌سی هم خون بدهی باید بدهی، برای اینکه نجات پیدا کنی، سلامتی پیدا کنی، اینجا اشکال ندارد، چرا؟ چون عقل

اقتضا می‌کند، عقل می‌گوید باید در اینجا این کار را بکنی، آن جهت ندارد و اشکال دارد، این جهت دارد و بلااشکال است بلکه می‌شود گفت واجب است، اوّل عقل بعد اسلام، اوّل عقل بعد تشیع، اوّل عقل و بعد همه چیز، همه چیز، حیات، دین، تکامل همه این‌ها براساس چیست؟ براساس عقل است، مکتب عرفان این است.

ما این مطلب را دیشب عرض کردیم که در مرام مرحوم آقا این است که در مجالس باید فرد سخنران معمم باشد و افرادی که با مکتب مرحوم آقا آشنا هستند علّت و فلسفه این مطلب را می‌دانند چیست و اینکه بنده عرض کردم به جهت این بود، گرچه بعضی از دوستان ما در مجالسی این‌ها صحبت می‌کنند، روضه می‌خوانند ولی این‌ها موارد استثنائی است که خود بنده گفتم، نه اینکه سر خود خدای ناکرده این کار را کرده باشند و این‌ها هم آمادگی برای هر تغییر و تحوّل را هم دارند، صحبت من این بود که من می‌بینم افرادی چه با نامه، چه مشافهه از بنده تقاضای فردی را می‌کنند، جلسه‌ای را می‌کنند و وقتی که به آن‌ها می‌گویم منبری دعوت کنید باز اصرار می‌کنند که و که و که بیایند حتی می‌گویند افرادی از خارج، می‌گویند آقا فلان، در محله ما یک فردی هست خوب صحبت می‌کند، خوب جوان‌ها را جذب می‌کند آیا اجازه می‌دهید بیایند؟ می‌گویم نخیر فرد معمم بیاورید بروید از خارج بیاورید، ولی معمم باشد.

لذا در اینجا بنده خواستم این سوء تفاهم و این مسأله را که پیش آمده - که نسبت به بعضی از دوستان این قضیه سوء تفاهمی شده بود - در اینجا بگویم که این‌ها بر همان طبق مسیر مرحوم آقا جزء موارد استثنایی هستند که آن هم هر کسی نمی‌تواند تشخیص بدهد و همه خیال نکنند که آن‌ها جزء موارد استثناء هستند، نه آن مورد استثناء و مورد استثناء برای جای خودش هست و طبق زمان خاص به خودش و جلسه خاص به خودش را دارد و بنا و اساس برای تشکیل مجالس به این کیفیت است که عرض کردم، به این نحو است. اگر این جور باشیم خوب در راه هستیم اگر این جور نباشیم خوب نیستیم، این طرف می‌کنیم، آن طرف می‌کنیم، مسأله را به یک کیفیت، یک جور دیگر بررسی می‌کنیم و هی به دنبال مطلب...، فو قش فرض کنید که یک فردی بیاید یک مقداری اصرار بکند خوب من چه می‌گویم، می‌گویم خودتان می‌دانید دیگر، نهایت قضیه این است که خودتان می‌دانید، بعد چه می‌گویند؟ آقا اجازه دادند! مسأله این است، از این باب است.

امام علیه‌السلام در اینجا می‌خواهند این کیفیت نفوذ شیطان را در موارد انسان روشن کنند که چطوری شیطان می‌آید نفوذ پیدا می‌کند، چطوری می‌آید جلو. بارها در زمان مرحوم آقا به یاد می‌آید

وقتی که می آمدند از ایشان سؤال می کردند آقا اجازه می فرمائید در منزلتان مجلس روزه بیندازیم؟ ایشان می فرمودند: نخیر. آقا اجازه می فرمائید پنج روز روزه بگیریم؟ ایشان می فرمودند: خودتان می دانید! و به بعضی ها خودشان می فرمودند: آقا شما در منزلتان یک دهه روزه بیندازید و این آقا و این آقا را دعوت کنید.

و افرادی که روزه می اندازند باید متوجه باشند که چه مسأله ای را این ها اقدام کردند، روضه سیدالشهداء، مجالس ائمه علیهم السلام، این ها جایگاه خاص خودش را دارد نه اینکه در هر منزلی باز بشود اینجا روزه است. فردی که می خواهد در منزل خودش مجلس قرار بدهد باید به لوازم و شرایط این مجلس متعهد باشد، باید آن مسائل لازم را بوجود بیاورد، باید آن منبری را که می آید و به آنجا دعوت می کند از او تقاضا کند، شرایط آمد و رفت را برای او فراهم کند، آقا ما روزه داریم شما بیا منبر برو! مگر اینجا خانه خاله است؟ آقا ما روزه داریم شما هم بیا ذکر مصیبت بخوان! این حرف ها یعنی چه؟ مرحوم آقا می فرمودند: اگر شما را برای مجلسی دعوت می کنند خودشان ماشین بیاورند شما را ببرند و بعد هم برسانند، نه اینکه آقا آنجا روزه است.

نمی دانم این قضیه را من خدمت رفقا گفتم یا نه ولی علی کلّ حال این قضیه در مشهد، یک سالی بود...، حالا عیب ندارد بالاخره صحبت که به اینجا رسید از آن...، امروز هم طبق وعده های جلسات قبل دیگر بعید می دانم که بتوانیم به دنباله مسأله و دنباله قضیه ادامه بدهیم، انشاءالله تا فرصت دیگر.

یک دهه در مشهد در منزل یکی از دوستان، همسایگان مرحوم آقا جلسه دهه عاشورا بود، مرحوم آقا فرمودند: فلانی شما صحبت کن. من راجع به این کلام حضرت سیدالشهداء علیه السلام: النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. که مردم به دین آن زعماء خودشان هستند، حکام خودشان هستند، هر چه آن ها بگویند این ها هم گوش می دهند، دین مثل یک آب دهانی می ماند که در دهان انسان است، زبان به هر طرف برود رطوبت دهان هم به همان طرف می رود، یک مقداری زیاد بشود انسان، يَحْطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ، یک مقداری بلا، امتحان، شدت، شذائت، تضيقات بخواهد برای افراد پیدا بشود فوری رها می کنند و بدنبال کسب و کارشان می روند، بدنبال برنامه های خودشان می روند، بدنبال افکار و بدنبال آن طریق می روند. يَحْطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ، ما در آن دهه راجع به این قضیه صحبت می کردیم.

چند روز مرحوم آقا، دو سه روز نمی آمدند، اتفاقاً یک روزش را آمدند، یعنی چند روزش را آمدند از جمله آن روزی که مورد نظر است من در آن مجلس به رفقا گفتم چون امروز آقا در اینجا تشریف دارند من این را می گویم جلوی ایشان، نگویید پشت سر گفتمی ها، چشم پدرت را دور دیدی، هر چه دلت خواست به ما بگویی، نه خود ایشان هم اینجا هستند، گفتم که ما بیاییم نسبت به خودمان نگاه کنیم، نسبت به خودمان، همین ما حالا به بقیه کار نداریم، ما که خودمان را گل سرسبد همه این عالم بشریت می دانیم، ما که خودمان را سالک می دانیم، ما که خودمان را دنباله رو امام می دانیم، ما که خودمان را عارف می دانیم، حالا عارف که خب بنده...، ما که خودمان را دیگر تافته جدا بافته از همه خلایق می دانیم، ما ها بیاییم راجع به خودمان...،

گفتم دو سال پیش در همین تهران یک روز منزل یکی از رفقا که همان شخص هم پای منبر حضور داشت، از تهران آمده بود مشهد و همان شخص هم در آنجا بود، گفتم منزل یکی از آن ها که خیابان تهران نو بود - بله دیگر همان خیابانی که از میدان امام حسین می رود به... در منزلش در آنجا مجلس روضه بود. ما هم تنها بودیم از مشهد آمده بودیم، منزل ما در همان وقت در همین پیچ شمیران بود، من هم شب در آنجا تنها بودم، باران هم می آمد، از شب باران می آمد، منتظر بودم که صبح... خب از ما خواستند که در این مجلس شرکت کنیم، ما آن ایامی که تهران می آمدیم برای رفقا و برای دوستان صحبت می کردیم، از ما خواستند که ما هم در آن مجلس شرکت کنیم. صبح شد ما هم آمدیم از منزل بیرون هر چه صبر کردیم دیدیم نه، کسی دنبال ما نیامد، دیگر خودمان سرمان را انداختیم پایین مثل بچه خوب آمدیم بیرون، نه چتر داشتیم نه...، آمدیم تا سر خیابان، منتظر تا کسی شدیم، هر چه ایستادیم صبح بود ماشین نبود، اگر هم کسی می آمد خب با بذل عنایتی که این دوره و زمانه دیگر نسبت به ماها هست، کسی دیگر توجه نمی کرد. الان هم که دیگر از آن زمان بهتر هم شده، من می گویم در زمان سابق می آمدند پیاده می شدند، آدم کروات و آدم چیز و... پیاده می شدند در ماشین را برای ما باز می کردند، ما را اصرار می کردند بعد هم موقعی که پیاده می شدیم، ما را می رساندند خودشان در را باز می کردند دیگر الان هم بله تقریباً مثل همان موقع هست! علی کل حال، این ها دیگر تفنّات هست.

ما آمدیم در آنجا تقریباً بیست دقیقه زیر باران ایستادیم، که این عبای من عبای قهوه ای بود مثل همین بود آن عبا خیس شد. دیدیم نه مثل این که یک مقداری هم باید پیاده تشریف ببریم، آمدیم آمدیم همین طور پیاده از پیچ شمیران آمدیم تا آن تقاطعی که بود، پل دارد، نمی دانم اسمش چیست، تا آنجا ما همین طوری در باران آمدیم که این قبایمان هم خیس شد یعنی از عبا رفت در قبا و قبایمان خیس شد،

هنوز پیراهنمان مانده بود. باز آنجا یک ربعی منتظر تا کسی شدیم آنجا هم نبود، دیگر هیچ تتمه لباسمان هم خیس شد. شاید اگر روز جمعه‌ای بود یک غسلی انجام می‌شد، واقعاً لباس زیرم خیس شد یعنی عبا و قبا و لباس زیرم خیس بود، خیس، آب می‌چکید یعنی اینکه آب می‌آمد. بعد از آنجا باز دیدیم ماشین پیدا نمی‌شود، بذل توجه مردم نسبت به ما خیلی زیاد است باید تتمه‌اش را پیاده برویم آمدیم تا میدان امام حسین علیه‌السلام، میدان امام حسین علیه‌السلام که ایستادیم یکی دلش بحال ما سوخت و ما را آورد تا همان جا؛ و آن یک تکه راه بالا را هم پیاده رفتیم، هیچی دیگر قشنگ انگار زیر یک دوش، یک آبشار واقع شده‌ایم، رفتیم آنجا. خب وقتی که در یک همچین وضعی برسیم مجلس تمام شده، دیگر مجلس تمام شده بود که ما رسیدیم، حالا همین که نشستیم دیدیم یکی به ما این جوروی نگاه می‌کند، یکی به ما آن جوروی نگاه می‌کند، یکی به ما می‌گوید آقا ما را سر کار گذاشتی؟ ما هیچی نگفتیم، آن یکی می‌گفت آقا ما یک ساعت منتظر شما هستیم، ما باز هیچی نگفتیم، یکی می‌گفت آقا خب یک خرده زودتر راه می‌افتادید، (می‌فرمایید از دیشب راه بیفتم؟) هیچی نگفتیم، وقتی که خوب آقایان همه صحبت‌هایشان را کردند و اینها رو کردم به آن که بغل من بود گفتم شما کی از خانه‌تان راه افتادید آمدید؟ گفتم ساعت فلان، گفتم من نیم ساعت از شما زودتر راه افتادم، رو کردم به آن آقا گفتم شما کی از منزلتان راه افتادید؟ گفتم ساعت فلان، گفتم من بیست دقیقه از شما زودتر راه افتادم. رو کردم به آن... بعد شروع کردم به آن‌ها این حرف را زدن، گفتم من برای آمدن از شما چیزی را مطالبه کردم؟ چیزی مطالبه نکردم، رفیقیم، آمدیم می‌آییم در اینجا، می‌آییم می‌رویم، گفتم چند نفر از شما ماشین داشتند؟ چند نفر از شما تا کسی گرفتند آمدند؟ آقای صاحب خانه که داری به بنده اعتراض می‌کنی، مگر شما ماشین ندارید؟ شما فکر این را نکردید که بنده وسیله ندارم؟ بنده چطور می‌توانم بلند شوم بیایم در اینجا؟ بنده ساعت فلان از منزل راه افتادم الان هم رسیدم، آن هم [با این وضع] این هم پیراهنم نگاه کنید، ببینید به چه... حالا ما حرف نزدیم شما دیگر چرا دارید اعتراض می‌کنید؟

گفتم من که می‌خواستم بیایم اینجا می‌خواستم راجع به این قضیه صحبت کنم، به آن‌ها گفتم: که ما هر کدامان یک مرتبه‌ای داریم، یک منزله‌ای داریم. خب، حالا عملاً خود رفقا مطلب را دریافتند، بعد مرحوم آقا نشستند بودند، این قضیه در مشهد... گفتم که حالا یک قضیه از خود ایشان نقل کنم که ایشان در اینجا نشسته‌اند.

گفتم در زمان سابق جلسات روزهای جمعه، جلسات سیار و در منازل بود، بعد منتقل شد به مسجد قائم که تقریباً از سه ساعت به ظهر در مسجد قائم جلسه تشکیل می‌شد و دیگر موقع ظهر تمام

می‌شد و ایشان هم نماز می‌خواندند و می‌آمدند. ولی قبلاً در منازل بود، در آن موقع منزل در همان احمدیه دولاب، خیابان آهنگ بود؛ که فاصله منزل تا محلی که تردد ماشین باشد شاید حدود یک کیلومتر بیشتر بود. یک کیلومتر می‌بایستی پیاده طی بشود تا اینکه به محلی برسی که آنجا آسفالت باشد و ماشین رفت و آمد داشته باشد و مرحوم آقا هر روز تا مسجد قائم این فاصله را می‌رفتند و می‌آمدند. روز جمعه‌ای بود، دقیقاً یادم هست، بیست و هشت صفر بود و در میدان امام حسین علیه‌السلام یکی از مسجدی‌ها از ایشان تقاضا کرده بود که روز جمعه را به جای صبح نزدیک ظهر قرار بدهند که در همان جا هم نماز خوانده بشود و اطعام هم در همان جا بشود و ایشان قبول کرده بودند، پذیرفته بودند آن موقع من سنم حدود هشت سال، نه سال بیشتر نبود. حدود ساعت نه از منزل حرکت کردیم آمدیم تا رسیدیم به خیابان شهباز، یعنی از منزل همین‌طور آمدیم بالا وسیله نبود آمدیم تا رسیدیم به آن خیابان شهباز، در آنجا به اتفاق اخوان و برادرانمان با مرحوم آقا کنار خیابان ایستادیم، نیم ساعت یادم هست دقیقاً ما منتظر تاکسی شدیم و ماشین پیدا نشد، نیم ساعت با اینکه خب یک مسیر مستقیم بوده، خیابان شهباز تا آنجا، نیم ساعت منتظر شدیم.

مرحوم آقا رو کردند به ما، ایشان خیلی در بیان مطالب و کیفیت توجیه راه خیلی نظر داشتند، اصلاً در همان موقع مطالب را می‌گفتند، به مقدار فهم خودمان، در هر سینی به مقدار ادراک خودمان، برای توجیه قضیه و برای تثبیت راه و تثبیت طریق. این‌طور نبود که با ما صحبت نکنند، ما را در جریان می‌گذاشتند، در جریان مطالب، در همان محدوده فکری خودمان ما را توجیه می‌کردند، ما را راهنمایی می‌کردند، گفتند بچه‌ها می‌خواهم یک چیزی به شما بگویم، عین عبارتشان، ایشان هم در همان جا داشتند گوش می‌دادند، منتهی سرشان را انداخته بودند پائین، حالا ما هر چه دلمان می‌خواست می‌گفتیم دیگر.

گفتم ایشان رو کردند به ما گفتند بچه‌ها یک چیزی می‌خواهم به شما بگویم ما که داریم این جلسه را می‌رویم آیا قصد دنیائی داریم از این جلسه یا نه؟ خب گفتیم: نه جلسه است دیگر، جلسه و شما می‌روید و می‌خواهید صحبت کنید و چه کنید و فلان کنید این‌ها، چیزی مطالبه می‌کنیم؟ نه. ایشان اهل این حرف‌ها نبودند، ایشان اهل این مسائل نبودند، مرامشان تا آخر عمر اصلاً در اینگونه مطالب نبود، در اینگونه خصوصیات نبود. الآن روضه سیدالشهداء را نشان می‌دهند و در کنارش یک مشت کتاب به افراد ارائه می‌دهند برای تبلیغ و برای این مسائل و این‌ها، ایشان می‌فرمودند بعضی از این کتابهایی را که ما چاپ می‌کنیم پولش را من خودم می‌پردازم. التفات کردید! خودم می‌پردازم، از جیب

خودم می‌پردازم. علی کل حال خب خوشا به حالشان دیگر آن‌ها راهی داشتند و... گفتیم نه، گفتند: شما این اهتمام مردم را به اقامه مجالس، به اقامه شعائر، به مجلس گرفتن و... ببینید، مجلس تشکیل می‌دهند، آقا را هم دعوت می‌کنند بیاید صحبت کند یک ماشین نمی‌فرستند این آقا را حداقل از منزلش به آنجا بیاورد، ما باید این مقدار راه بیاییم و بعد در اینجا نیم ساعت معطل بشویم و ماشین پیدا نکنیم. این‌ها را نه از باب اینکه مثلاً در دلشان... نه می‌خواستند به ما بفهمانند که بدانید دنیا چه خبر است، که فردا توی سیدمحسن که به وضعیت خاصی خواهی رسید، تو که فردا به این موقعیت خواهی رسید بدانی که در چه موقعیتی هستی و حال و هوا به چه نحو است، مبادا دنیا بیاید گولت بزند، مبادا اوضاع بیاید تو را دستخوش همان مهالکی قرار بدهد که دیگران را قرار داد، حواست جمع باشد.

گفتند ما الان نیم ساعت در اینجا منتظر ماشین هستیم و ماشین نیست، بعد ساعتشان را در آوردند و گفتند ما پنج دقیقه دیگر می‌ایستیم اگر ماشین پیدا شد شد و اِلا برمی‌گردیم در منزل، اتفاقاً در همان پنج دقیقه هم پیدا شد و رفتیم.

گفتم ببینید: این میزان است برای الدین لَعِقُ عَلَي السَّيْتِهِمْ می‌گردند، می‌چرخند. اما آن مطالبی را که آن‌ها بیان کردند و حقایقی که گفتند برای امروز ما بدرد می‌خورد رفقا، هر کسی در جای خودش و در موقعیت خودش... بیان کردند تا این که امروز ما به کار ببندیم، امروز از آن استفاده کنیم، امروز این را از آن نتیجه بگیریم. حالتی که در مجالس ائمه برای انسان عارض می‌شود آن حالت معنویتش بدرد می‌خورد، کم و زیاد بودن جمعیت یعنی چه؟ مردم زیاد بیایند مردم کم بیایند...

و بنده الان در اینجا از این موقعیت و از این وضعیت استفاده کنم و این مطلب را خدمت رفقا بگویم؛ خیلی از رفقا هستند از دوستان هستند در مجالس متعدد مثلاً در اعیاد، در وفیات - حالا خب البته زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها آن جای خود دارد - ولی خب می‌آیند فرض بکنید در قم مگر در هر شهری در هر جایی مگر صبح مجلس نیست؟ چه فرق می‌کند؟ مجلس اینجا با مجلس قم چه فرقی می‌کند؟ اگر قرار بر این باشد که موقعیت برای تقریب به امام و استفاده، مسأله مطرح باشد که خب آن امام، دیگر قم و تهران و کرج و شیراز و اصفهان و ایران و غیر از ایران ندارد، در همه جا هست، اگر قرار باشد برای مطلب دیگر است آن وقت دیگر در آنجا باید ببینیم که چقدر گرفتیم و چقدر از دست دادیم. هر کسی در جای خودش، هر کسی در موقع خودش، در وضعیت خودش، در آن شهر خودش مجلس صبح قرار بدهد، مجلس روضه، مجلس عید، مجلس امام علیه‌السلام، در آن مجلس

شرکت کند و بعد خواهد یافت، آن روحانیت مجلس... آقا کی آمد؟ آقا کی نیامد؟ اداره که نیست، هر کس دلش می خواهد برود. خود بنده در یک وقت حال ندارم در یک مجلس بروم نمی روم. رفقا می دانند، بعضی رفقا، پنج روز روزه می گیرند، ده روز می گیرند، من دو روزش را شرکت می کنم، سه روزش را شرکت می کنم، نمی روم. حال ندارم نمی روم، هر کسی حال دارد می رود، حال ندارد نمی رود، اقتضاء می کند می رود، آقا شما نیامدید آقا شما آمدید، این ها همه می آید آن واقعیت و آن معنویت را می گیرد به جای آن چیزهای دیگری را قرار می دهد، چیزهای دیگری که به درد ما نمی خورد. دیگر به درد ما نمی خورد حالا همه جا از این مسائل هست هر کسی هم خب آن بهره خودش را می گیرد. التفات کردید! گفت ره چنان رو که رهروان رفتند. به این طریق رفتند و به این طریق استفاده کردند.

وقتی که مرحوم آقا مجلس روزهای اعیاد و وفیات را در تهران تشکیل دادند می دانید چند نفر در آن مجلس شرکت کردند؟ اولین مجلس اعیاد و وفیاتی که ایشان در تهران تشکیل دادند در آن منزلی که در پیچ شمیران بودیم، در آن روز اوّل چهار نفر آمدند، غیر از ما که می شدیم با مرحوم آقا هفت هشت نفر و عموی ما قرار بود منبر برود رو کرده به آقا گفت آقا داداش بروم منبر؟ ایشان گفتند: بفرمایید. گفتند: برای که بروم؟ قشنگ یادم هست. گفتند خب برای ما بروید. التفات کردید! برای که بروم یعنی چه؟ آن وقت دیگر معلوم می شود دیگر به کجا می رسد قضیه ها. بین آن مجلس سه و چهار نفر و بین آن مجلس مشهد که در کوچه می نشستند و از آقا تقاضا می کردند که یک طبقه بالا بسازند، برای آقا هر دو یکسان بود. هیچ تفاوتی نداشت هر دو یکی بود. اگر غیر از این باشد از کیسه رفته است.

انشاءالله امیدواریم خداوند ما را تایید کند و در راه خودش که همان راه بزرگان و راه اولیاء خودش هست ما را ثابت بدارد و آنچه را که مورد توجه و نظر اوست خداوند ما را به آن توفیق بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد